

مدارای پیامبر اعظم ﷺ

با مخالفان و دیگر اندیشان*

احمد سعادت**

چکیده

پیامبر گرامی اسلام ﷺ با مخالفان و دیگر اندیشان (مشرکان، منافقان و اهل کتاب) چگونه رفتار نموده‌اند، با مدارا و ملایمت یا با نابردباری و خشونت؟ در این نوشتار نشان داده می‌شود پیامبر ﷺ اصل اولیه برخورد خویش را با تمام مخالفان، بردباری و ملایمت قرار داده است. برقراری صلح و انعقاد پیمان‌نامه‌های بسیار بین پیامبر اعظم ﷺ و مخالفان آن حضرت، دلیل تمایل شدید ایشان به مدارا و همزیستی مسالمت‌آمیز است. اما این اصل هرگز باعث نمی‌گردد که آن حضرت در برابر دشمنان کینه‌توز و توطئه‌گر، در هر شرایطی طبق همین اصل رفتار نماید؛ بلکه در صورت کشف توطئه دشمن، پیمان شکنی، تجاوز آنها به مقر حکومت اسلامی و تهدید کیان اسلام، پیامبر ﷺ نیز با قاطعیت و سختگیری تمام رفتار می‌کردند.

واژه‌های کلیدی: پیامبر اعظم ﷺ، مخالفان، دیگر اندیشان، مشرکان، منافقان، اهل کتاب، مدارا، صلح، نابردباری، پیمان‌نامه.

مقدمه

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دارای روحیه لطیف و قلب مهربان و رئوف بود؛ لذا اصل رحمت و محبت را مبنای دعوت خویش قرار داد. راز موفقیت آن حضرت در تسخیر و تألیف قلبها نیز همین محبت و ملامت فوق العاده ایشان است. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله به شدت به مردم عشق می ورزید و آنها را دوست می داشت و برای هدایت بشر تلاش و دلسوزی می نمود. این تلاش مهربانانه رسول خدا به نحوی بود که قرآن کریم می فرماید:

**فَلَمَّا كَبُرَتْ بَايَعْتَ فَسَكَ عَسَىٰ أَن تَارَهُمْ إِن لَّمْ يَأْمُرُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ
أَسْفًا؛** شاید اگر به این سخن ایمان نیاوردند، خویشان را به خاطر ایشان از
اندوه هلاک بسازی.

اصل اولیه رفتار پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله این بود که با مخالفان همواره مدارا می کرد و با ملامت آنها را به دین حق دعوت می نمود. این اصل و رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله با مخالفان، طبق فرمان خداوند و آیین نامه ای است که می فرماید:

وَأَن جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا ^۲ اگر مخالفان تمایل به صلح نشان دادند، تو نیز تمایل نشان بده.

البته باید توجه داشت که اصل مدارا و صلح و محبت پیامبر صلی الله علیه و آله، هرگز باعث نمی گردید که آن حضرت در برابر دشمنان کینه توز و توطئه گران نیز با همین آیین نامه و همواره و در هر شرایطی طبق همین اصل رفتار نماید؛ بلکه در صورت تجاوز دشمن، کشف توطئه آنها، پیمان شکنی و کارهایی از این قبیل از طرف مخالفان، پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به شدت با آنان برخورد می نمود. پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحاب گرامی وی براساس فرموده قرآن کریم: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» ^۳ بر کفار سخت گیر بودند. در سوره انفال نیز خداوند متعال به پیامبرش دستور می دهد:

«فَشَرِّدْ بِهِم مِّنْ خَلْفِهِمْ» ^۴ کسانی را که با تو در جنگ هستند، تار و مار کن.

و خداوند پیامبر را ملزم می کند که هرگاه از توطئه دشمن و نداشتن حسن نیت او بویی بردی و بیم خیانت داشتی، فوراً با اعلام قبلی، پیمان را لغو کن:

وَأَمَّا خَوَّافِينَ مِّنْ قَوْمٍ خِيَانَةٌ فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ ^۵ و اگر از گروهی
بیم خیانت داشتی [مانند خودشان] پیمانشان را به سویشان بینداز [تا
طرفین بدانند که] به طور یکسان پیمان شکسته اند.

اصول حاکم بر رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله در برخورد با دیگر اندیشان

مخالفان پیامبر صلی الله علیه و آله به طور کلی به سه دسته تقسیم می شوند: مشرکان، منافقان و اهل کتاب. اکنون می کوشیم به مهم ترین اصول حاکم بر رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله در برخورد با مخالفان و دیگر اندیشان، به نحو مبسوطتری بپردازیم.

طهر

سال پنجم - شماره ۲۰ - زمستان ۱۳۸۵

۱. مدارای پیامبر اعظم ﷺ با کفار و مشرکان

پیامبر ﷺ در برابر بت پرستان و مشرکان قریش، چه در آن زمان که در مکه و در آغاز بعثت بود و قدرت و حکومتی نداشت، چه آن هنگام که به مدینه آمده بود و مسلمین دارای قدرت و شوکتی شده بودند، با مدارا و مسالمت آمیز رفتار می نمود. در اینجا به برخی از این رفتارهای مسالمت آمیز و مدارای پیامبر ﷺ با مشرکان اشاره می گردد:

۱-۱. دعای پیامبر ﷺ برای مشرکان

پیامبر ﷺ به جای اینکه برای دشمنان سرسخت و لجوجش نفرین و درخواست عذاب نماید، برای آنان دعا می فرمود. در آغاز بعثت که دعوت همگانی پیامبر ﷺ تازه شروع شده بود، در هنگام مراسم حج، مشرکان برای بزرگداشت و تقدیس بتهای خود در مراسم شرکت کرده بودند. آنان چون پیامبر ﷺ را دیدند که با عبارت «قولوا لا اله الا الله تفلحوا»؛ بگویند: خدایی جز خدای یگانه نیست تا رستگار شوید؛ رسالت خود را به همگان ابلاغ می کند، آن حضرت را سنگ باران کردند، به نحوی که سر تا پای پیامبر ﷺ هدف سنگهای مشرکان قرار گرفت و خون از بدن مبارکش جریان یافت. امیرالمؤمنین و حضرت خدیجه علیها السلام را از ماجرا آگاه کردند و آن دو بزرگوار در کنار بدن آلود پیامبر حاضر شدند و به مداوا پرداختند. در روایت آمده است: خداوند - جل و علا - فرشته یا فرشتگانی را نزد او فرستاد تا آنچه را خواهد، برآورده کند. فرشته به پیامبر ﷺ عرض کرد: این کوهها که مکه را در میان گرفته است به فرمان من است، چنانچه بخواهی کوهها را به یکدیگر نزدیک کنم [تا اهل مکه را در میان خود بفشارند و از بین ببرند]. پیامبر ﷺ نپذیرفت و فرمود:

إِنَّمَا بَعَثْتُ رَحْمَةً، رَبِّ اهد امتی فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ؛ همانا من برای رحمت مبعوث شدم (نه نقمت و عذاب)، بار خدایا، قوم مرا هدایت فرما که نادان اند.

۱-۲. صلح حدیبیه

صلح حدیبیه یکی از موارد اعجاب بر انگیز و در عین حال باشکوه رفتار مسالمت آمیز پیامبر ﷺ را نشان می دهد که پس از مدتی آثار با عظمت آن به روشنی هویدا گردید. پیامبر اعظم ﷺ در شوال ششم هجری تصمیم گرفت که برای انجام عمره راهی مکه شود. علت این تصمیم این بود که حضرت در خواب دید که وارد حرم شده، سرش را تراشیده و کلید حرم را در دست دارد. بدین سبب پیامبرگرامی اسلام ﷺ اعلام کردند که مردم برای انجام عمره آماده شوند. مسلمانان نیز به سرعت مهیا گردیدند. حضرت دستور فرمودند که مسلمانان تنها با یک شمشیر غلاف شده حرکت کنند و از حمل هر نوع سلاح اضافی خودداری نمایند، تا برای همه اعراب و به خصوص قریش ثابت شود که آنها تنها قصد انجام عمره دارند، نه جنگ.^۷

پیامبر اعظم ﷺ همراه مسلمانان در محدوده مکه فرود آمدند و پیامبر ﷺ ابتدا عثمان بن عفان را نزد قریش فرستاد، تا آنان را خبر دهد که رسول خدا ﷺ تنها به منظور زیارت خانه آمده است. قریش عثمان را در نزد خود نگه داشتند و بین مسلمانان شایعه شد که عثمان را به قتل رسانده‌اند. پیامبر ﷺ گفت: از اینجا نمی‌رویم تا با قریش بجنگیم. سپس اصحاب را برای بیعت فرا خواند و اصحاب تجدید بیعت نمودند.^۸ اما رسول خدا ﷺ برای جنگ نیامده، بلکه برای عمره و زیارت خانه خدا آمده بود؛ لذا پیشهاد عاقلانه‌ای برای قریش مطرح کرد و فرمود: جنگ برای قریش تاکنون هیچ ثمره‌ای نداشته است و او می‌تواند با آنان قرارداد مدت‌داری ببندد که در آن مدت آنها از امنیت برخوردار باشند.^۹

پس از مذاکرات و تبادل نظر، قریش سهیل بن عمرو را نزد رسول خدا ﷺ فرستادند و به او گفتند: نزد محمد برو و با وی قرارداد صلحی منعقد ساز، اما قرارداد صلح مشروط بر آن باشد که امسال بازگردد و از ورود به مکه صرف نظر کند، چه ما به خدا قسم هرگز تن نخواهیم داد که عرب بگوید: محمد به زور وارد مکه شد: «فوالله لا يتحدث العرب انك دخلت علينا عنوة.»^{۱۰} سهیل بن عمرو، که از سوی قریش نزد رسول خدا ﷺ آمده بود، پس از گفت‌ووشنودی قرارداد صلح را منعقد ساخت. در این هنگام عمر از جای برجست، ابتدا نزد ابوبکر و سپس نزد رسول خدا ﷺ رفت و گفت: ای رسول خدا! مگر پیامبر خدا نیستی؟ فرمود: چرا. گفت: مگر ما مسلمان نیستیم؟ فرمود: چرا. گفت: مگر اینان مشرک نیستند؟ فرمود: چرا. گفت: پس چرا در راه دین خود تن به خواری دهیم؟ رسول خدا ﷺ فرمود: من بنده خدا و پیامبر اویم، امر وی را مخالفت نخواهم کرد و او هم هرگز مرا وا نخواهد گذاشت.^{۱۱}

متن صلحنامه

رسول خدا ﷺ، علی بن ابی طالب علیه السلام را فراخواند و فرمود: بنویس: «بسم الله الرحمن الرحيم». سهیل بن عمرو گفت: این را نمی‌شناسم، بنویس: «بسمك اللهم». پس از اصرار سهیل، به نوشتن «بسمك اللهم» که مورد توافق طرفین بود اکتفا شد. آن گاه رسول خدا گفت: بنویس: «هذا ما صالح عليه محمد رسول الله، سهیل بن عمرو». سهیل بن عمرو گفت: اگر گواهی می‌دادم که پیامبر خدایی، با تو جنگ نمی‌کردم. نام خود و پدرت را بنویس. در اینجا که صدای اعتراض اصحاب بلند شده بود، پیامبر اعظم ﷺ آنها را ساکت نمودند و جمله «محمد بن عبدالله» را در قرارداد نوشتند.^{۱۲} سپس رسول خدا ﷺ فرمود: بنویس: این چیزی است که محمد بن عبدالله با سهیل بن عمرو بر آن قرار صلح منعقد ساخت. و توافق کردند که:

طهر

سال پنجم - شماره ۲۰ - زمستان ۱۳۸۵

۱۶۲

۱. ده سال جنگ در میان مردم موقوف باشد و مردم در این ده سال در امان باشند و دست از یکدیگر بدارند و به سرقت و خیانت نپردازند؛

۲. هر کس از اصحاب محمد برای حج یا عمره یا تجارت به مکه رود، جان و مالش در امان باشد و هر کس از قریش در رفتن به مصر یا شام از مدینه عبور کند، جان و مالش در امان باشد؛

۳. هر کس از قریش بدون اذن ولی خود نزد محمد برود، او را به ایشان بازگرداند، و هر کس از همراهان محمد نزد قریش رود، او را بدو بازگردانند؛

۴. هر طایفه و قبیله‌ای می‌تواند با محمد و با قریش هم‌پیمان باشند؛

۵. محمد ﷺ و اصحابش آن سال به مدینه بازگردند، سال آینده می‌توانند برای سه روز در مکه بمانند و جز سلاح مسافر یعنی شمشیر غلاف شده، سلاح دیگری همراه نداشته باشند.^{۱۳}

از روی این متن دو نسخه نوشته شد و طرفین هر کدام یک نسخه برداشتند. علی بن ابی طالب علیه السلام نویسنده صلحنامه بود و مردانی از مسلمین و مشرکین بر آن گواه شدند.

صلح حدیبیه یکی از مهم‌ترین عوامل موفقیت و گسترش اسلام بود؛ زیرا اولاً با این صلح بود که مکه و طائفه قدرتمند و ذی‌نفوذ قریش موجودیت سیاسی اسلام را پذیرفت. ثانیاً با فرصتی که در نتیجه صلح ده ساله پیش آمد و جنگ در این مدت متوقف گردید و مسلمانان از تعدی قریش و مکیان در امان ماندند، به وضعیت حکومت تازه تأسیس مدینه سر و سامان دادند و به تقویت و گسترش آن پرداختند.

پس از اینکه پیامبر اعظم ﷺ با درایت کامل بر اساس عهدنامه حدیبیه تجاوزات قریش را متوقف ساخت، دعوت اسلام را در داخل و خارج از مرزهای حجاز گسترش داد و قبائل، گروهها و شاهان بزرگ را دعوت به اسلام نمود و آنها را تحت تأثیر قرارداد.^{۱۴} صلح حدیبیه در واقع زمینه ساز فتح مکه و تسلط بر سرزمین حجاز بود. چنان که از جابر نقل شده است: «ما فتح مکه را جز روز حدیبیه نمی‌بینیم.»^{۱۵} استفاده ممتازی که پیامبر اعظم ﷺ از صلح حدیبیه و از این فرصت استثنایی کرد، ارتباط با قبائل مختلف و دعوت آنان به اسلام بود. این ارتباطات و دعوتها به نحوی مؤثر بود که پس از گذشت مدتی از صلح، اسلام چنان رشد یافت که نزدیک بود بر مکه مستولی شود. در نتیجه این صلح مشرکان و مسلمانان در هم آمیختند و اسلام در دل‌های مشرکان نفوذ کرد و عده بی‌شماری بر تعداد مسلمانان افزوده گردید.^{۱۶} در اهمیت و تأثیر این صلح همین بس که پیامبر اعظم ﷺ در حدیبیه با هزار و چهار صد نفر به مکه آمد؛ اما بعد از مدتی کوتاه، در فتح مکه با ده هزار نفر وارد مکه شد.^{۱۷}

این مطلب نشانه این است که اسلام دین شمشیر و جنگ نیست. اسلام دینی است که هر کسی کمترین شعوری داشته باشد و ذهن او از تعصب و قلبش از حسادت خالی باشد، اگر اسلام به او عرضه گردد، به آسانی آن را می‌پذیرد. واقدی نیز معتقد است:

جنگ مانعی میان مردم و سخن گفتن بین آنها بود. زمانی که جنگ به صلح تبدیل شد، هرکس کمترین شعوری داشت و درباره اسلام چیزی می‌شنید، مسلمان می‌شد، تا جایی که برخی از سران شرک همچون خالد بن ولید و عمرو بن عاص نیز مسلمان شدند.^{۱۸}

۱-۳. نمونه‌های دیگر از مدارای پیامبر ﷺ

۳-۱. عفو عمومی مکه و سران کفر

یکی از مهربانانه‌ترین و بزرگ‌منشانه‌ترین برخوردهای پیامبر اعظم ﷺ، اعلان عفو عمومی مکه و بخشش و مدارا با سران کفر و شرک و دشمنان دیرین خود، پس از فتح مکه بود. گروه‌های متعصب و لجوجی که جنگ‌های خونین علیه پیامبر ﷺ به راه انداخته و اصحاب و یاران آن حضرت را به شهادت رسانده بودند، با فتح مکه و تسلط پیامبر ﷺ بر آنها سکوت و خست‌آفرینی بر آنها حکمفرما بود و نفس‌هایشان در سینه حبس شده بود و افکار مختلفی به ذهنشان خطور می‌کرد. آنان با یادآوری ظلم‌هایی که بر رسول خدا ﷺ روا داشته بودند، مجازات سنگینی را انتظار می‌کشیدند. در چنین وضعیتی پیامبر اعظم ﷺ سکوت آنان را شکست و چنین فرمود: «ماذا تقولون؟ وماذا تظنون؟...» مردم بهت‌زده و نگران، با صدای لرزان گفتند: ما چیزی جز نیکی و خوبی درباره تو نمی‌اندیشیم... . پیامبر ﷺ نیز با خطاب به آنان فرمودند: من نیز همان جمله‌ای را که برادر من یوسف به برادران ستمگر خود گفت، امروز به شما می‌گویم:

لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم وهو ارحم الراحمین^{۱۹} امروز بر شما ملامتی نیست، خدا گناهان شما را می‌آمرزد و او ارحم الراحمین است.

پیامبر مهر و رحمت با این جملات امیدوار کننده، پیام عفو عمومی خود را اعلان نمود و چنین ادامه داد:

شما مردم هموطنان بسیار نامناسبی بودید. رسالت مرا انکار کردید، مرا از خانام بیرون راندید و در دورترین نقطه که پناهنده شده بودم، با من به نبرد برخاستید؛ ولی من با این جرائم همه شما را می‌بخشایم و بند بندگان را از پای شما باز می‌کنم و اعلان می‌نمایم که: «اذهبوا فانتهم الطلقاء...»^{۲۰}

در آن روز جز موارد اندکی که بر می‌شماریم، همه مورد عفو و بخشش پیامبر اعظم ﷺ قرار گرفتند. حتی کسانی که جرم مرتکب شده بودند، همانند وحشی، قاتل حمزه سید الشهداء، نیز بخشوده شدند. شعار پیامبر ﷺ این بود:

طهر

الاسلام یجباً ما قبله^{۲۱} کسی که اسلام را پذیرفت، از گذشته‌اش

چشم‌پوشی می‌شود.

آن حضرت تنها خون چند نفر را هدر اعلان نمود و فرمود که در هر کجا آنها را دیدند بکشند. این عده عبارت بودند از: عبدالله بن سعد بن ابی سرح، عبدالله بن خطل. حویرث بن نقیذ، عکرمه بن ابی جهل، هبار بن اسود، مقیس بن صبابه، وحشی، هند، فرتنی و قرینه و ساره. علاوه بر اینان، کسانی نیز گریختند و یا پنهان شدند که بیشترشان امان یافتند و مسلمان شدند.^{۲۲}

در فتح مکه، امهانی، خواهر امام علی علیه السلام، دو نفر از خویشان شوهرش بنامه‌های حارث بن هشام و زهیر بن ابی امیه را که گریخته و به خانه‌اش پناه آورده بودند، پناه داد. علی بن ابی طالب علیه السلام به خانه وی رفت و گفت: به خدا قسم که اینان را می‌کشم؛ اما امهانی در خانه را بست و مانع از کشتن آنها شد. سپس نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت، جریان را به اطلاع آن حضرت رساند و از آن دو امان خواست. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در خواست امهانی را پذیرفت و فرمود: «ما هم به هر کسی که تو پناه داده‌ای، پناه دادیم و هر کس را امان داده‌ای در امان است.»^{۲۳}

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از انجام فتح مکه و آرامش مردم، به مسجد الحرام رفتند و سوار بر شتر هفت بار طواف کردند و با چوب دستی خود حجرالاسود را استلام فرمودند و به هر یک از ۳۶۰ بت که در پیرامون کعبه نصب شده بود، می‌رسیدند، با همان چوب اشاره می‌کردند تا به زمین می‌افتاد.^{۲۴}

بلال به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله در کعبه و یا در بالای بام کعبه اذان گفت و مشرکان مکه که هنوز در تردید بودند، هر کدام سخنی بر زبان راندند. عتاب گفت: خدا پدرم را گرامی داشت که مرد وزنده نماند تا این صدا را بشنود و ناراحت شود حارث بن هشام گفت: به خدا قسم، اگر حقانیت او بر من مسلم شده بود به او ایمان می‌آوردم. ابوسفیان گفت: من چیزی نمی‌گویم، چه اگر سخنی بگویم همین سنگ‌ریزه‌ها او را خبر خواهند داد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ایشان گذشت و فرمود: از آنچه گفتید خبر یافتم، و سپس گفتار آنان را باز گفت. حارث و عتاب گفتند: شهادت می‌دهیم که تو پیامبر خدایی، چون کسی با ما نبود که تو را بدانچه گفته بودیم خبر دهد.^{۲۵}

فتح مکه موجب گردید که رشد تصاعدی اسلام آغاز گردد. تا آن روز قبائل جزیره العرب به نحوی منتظر بودند که کار پیامبر صلی الله علیه و آله با مکه به کجا می‌انجامد و چنین تصور می‌کردند که اگر محمد صلی الله علیه و آله بر مکه پیروز شود، یقیناً راست گوست. وقتی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از ذی الجوشن ضبابی

خواست که اسلام بیاورد، گفت وقتی اسلام را خواهد پذیرفت که او بر کعبه پیروز شود.^{۲۶} بدین طریق هنگامی که خبر فتح مکه در اطراف منتشر شد، همه قبائل اقدام به پذیرش اسلام کردند.^{۲۷}

۲-۳. ابوسفیان

این دشمن دیرینه و قسم خورده اسلام و پیامبر اعظم ﷺ که علیه رسول خدا جنگهایی همچون بدر کبری، سوق، احد، حمران، لاسد، بدر الموعود و خندق را فرماندهی و ساماندهی کرده و نیز در فتح مکه در دل مردم ترس و رعب ایجاد کرده بود، پس از مخالفت‌های مداوم ناکام مانده بود، سر انجام در فتح مکه که پایان خط مبارزات ابوسفیان بود و راه چاره‌ای نمانده بود، ناگزیر با خواندن آشهد آن لا اله الا الله ایمان آورد. پیامبر ﷺ نیز او را بدون یادآوری گذشته سپاهش، محترم شمرد، به او مقامی داد و جملات تاریخی خود را چنین بیان نمود:

ابوسفیان می‌تواند به مردم اطمینان دهد که هر کس به محیط مسجدالحرام پناهنده شود، و یا سلاح به زمین بگذارد و بی‌طرفی خود را اعلام کند، و یا در خانه‌اش را ببندد، و یا به خانه ابوسفیان پناه ببرد، و یا به خانه حکیم بن حزام برود، از تعرض ارتش اسلام مصون خواهد ماند.^{۲۸}

رسول خدا ﷺ در هنگام تقسیم غنائم جنگی غزوه طائف، به ابوسفیان و پسرش معاویه هریک صد شتر داد، به خاطر اینکه دل‌های آنان را به اسلام مهربان سازد.^{۲۹}

۳-۳. عکرمه بن ابی جهل

او آتش افروز جنگ‌های پس از بدر است که پیغمبر در فتح مکه خون او را هدر اعلان کرده بود. اما به درخواست همسرش، پیامبر او را بخشید.^{۳۰}

۳-۴. صفوان بن امیه

او علاوه بر جنگ‌های خونین علیه اسلام و پیامبر اکرم ﷺ، مسلمانی را به خاطر انتقام خون پدرش امیه که در جنگ بدر کشته شده بود، در مکه جلو دیدگان مردم به دار آویخته بود. لذا پیامبر اعظم ﷺ خون او را هدر اعلان نموده بود. وی از ترس مجازات تصمیم گرفته بود که از طریق دریا از حجاز خارج شود. کسی او را نزد پیامبر ﷺ شفاعت کرد. آن حضرت با کمال مدارا و مهربانی بزرگ‌ترین جانی زمان را مورد عفو قرار داد و عمامه خود را که با آن وارد مکه شده بود به عنوان نشانه امان به وی داد. صفوان پس از این امان وارد مکه شد. پیامبر ﷺ با کمال بزرگواری و آزادمنشی به وی گفت: جان و مال تو محترم است؛ ولی خوب است که مسلمان شوی. او دوماه مهلت خواست که در باره اسلام به فکر و بررسی بپردازد؛ رسول خدا فرمود، به جای دو ماه چهار ماه به تو مهلت می‌دهم تا با بصیرت کامل دین اسلام اختیار کنی. صفوان قبل از چهار ماه به دین اسلام شرفیاب گردید.^{۳۱}

طریق

۳-۵. عمیر بن وهب

او از قبیله «بنی جمع» و شیطان صفت بود و به بهانه آزادی پسرش که در جنگ بدر اسیر شده بود، با شمشیری زهر آلود قصد جان پیامبر ﷺ داشت. پیامبر ﷺ به علم غیب قصد او را آشکار ساخت و او در دم اسلام آورد.^{۳۲}

۳-۶. وحشی

او غلام هنده است که در جنگ «احد»، حمزه، عموی پیامبر را به شهادت رساند و پیامبر حکم قتل او را صادر کرد. او پس از فتح مکه به طائف گریخت؛ اما پس از مدتی، در وفد ثقیف، ناگهان بر پیغمبر وارد شد و شهادتین گفت و پیغمبر او را بخشید، اما فرمود: به جایی برو که دیگر تو را نبینم. او مسلمان شد و در جنگهای رده، مسیلمه کذاب را کشت.^{۳۳}

۳-۷. هبار بن اسود

او کسی بود که شتر زینب، دختر پیغمبر، را رم داد و زینب از میان هودج به زمین افتاد و طفل خود را سقط کرد و خود نیز به واسطه همان مرض از دنیا رفت. پیغمبر در فتح مکه خون او را هدر اعلان کرده بود، ولی پس از مدتی بر پیغمبر وارد شد و گفت: «... می خواستم به عجمها پناه ببرم، ولی فضل و بخشش تو را به یاد آوردم...» او تقاضای بخشش کرد و پیغمبر او را عفو نمود.^{۳۴}

۳-۸. قیس بن ربیع

او که از سهم خود در عطایا ناراضی بود و پیغمبر را هجو نمود. اما خود به مدینه آمد و در ضمن اشعاری پوزش خواست و مورد عفو پیامبر قرار گرفت.^{۳۵}

۳-۹. مالک بن عوف

او فرمانده لشکریان «هوازن» علیه پیامبر ﷺ بود. و پس از شکست، به طائف پناه برد. اما پیغمبر فرمود: اگر بیاید و مسلمان شود، مال او را به همراه صد شتر اضافه به او می‌دهم. او مسلمان شد و از جانب پیامبر ﷺ، رئیس طوایف هوازن، ثماله و مسلمه شد و با طائف جنگید.^{۳۶}

۲. مدارا و رأفت پیامبر اعظم ﷺ با منافقان

بیشترین نمونه‌های تحمل و مدارای پیامبر ﷺ با منافقان مدینه نقل شده است. اکنون به برخی از این رفتارهای مهربانانه پیامبر اعظم ﷺ به عنوان نمونه اشاره می‌گردد:

۲-۱. مدارا با عبدالله بن ابی

یکی از موارد برخورد محبت آمیز و مدارای پیامبر ﷺ با عبدالله بن ابی، رئیس منافقان مدینه بود که علی‌رغم اقدامات و خیانت‌هایش در مراحل گوناگون، پیامبر ﷺ علیه او اقدامی نکرد.

قرآن کریم با اشاره به جریان غزوه بنی‌المصطلق از زبان عبدالله بن ابی، می‌فرماید: «لئن رجعنا إلى المدينة لیخرجن الأعرض منها الأذل»^{۳۷} کنایه از اینکه پس از برگشت به مدینه، مهاجرین

یا پیامبر ﷺ را از آنجا بیرون می‌کند. این خبر به پیامبر ﷺ رسید و اصحاب خواستار برخورد شدید با او شدند، تا جایی که مسئله قتل او شایع گردید. پسرش از پیامبر ﷺ خواست: اگر چنین است، او خود عامل این حکم باشد تا مبادا او بخواهد قاتل پدرش را بکشد و به خاطر منافقی دستش به خون مسلمانی آغشته شود. اما رسول خدا ﷺ در پاسخ او فرمود: چنین حکمی مطرح نیست.^{۳۸} و اضافه نمود: «تا هنگامی که زنده است، مانند یک دوست و رفیق با او به نیکی رفتار می‌کنیم.»^{۳۹} به قول ابن‌هشام، همین رفتار آن حضرت باعث شد که عبدالله بن ابی از آن پس مورد سرزنش و ملامت قوم و قبیله خود قرار گیرد.^{۴۰}

عبدالله بن ابی با تمام سرسختیها و مخالفت‌هایی که با پیامبر ﷺ نمود، اما بعد از اینکه در بستر بیماری و مرگ قرار گرفت، آن حضرت با کمال محبت، بردباری و مهربانی به عیادت او آمد. حضرت به او فرمود: چندان که تو را از مخالفت با اسلام و رابطه با یهودیان معاند منع کردم، نپذیرفتی. آیا وقت آن نرسیده که دست از عقاید سخیف و باطل خود برداری و مؤمن و پاکیزه رهسپار آخرت گردی؟ او در جواب آن حضرت گفت: اکنون وقت سرزنش و ملامت من نیست، من در ورطه مرگ و هلاکت قرار دارم. و از پیامبر ﷺ خواست که در تشییع جنازه‌اش حاضر شود و پیراهنش را به او عطا کند که با آن دفن گردد. آن حضرت با کمال بزرگواری و کرامت پیراهن زیرین تن خویش را به او مرحمت فرمود و بعد از مرگش به فرزندش تسلیت گفت، بر جنازه‌اش حاضر شد و نماز خواند. حضرت در جواب اعتراض اصحاب فرمود که پیراهن و نمازش برای او سودی ندارد.^{۴۱}

این است نمونه‌ای از برخوردهای بزرگوارانه و مدارای پیامبر ﷺ با مخالف لجوج و عنودش که عمری را در مخالفت و دشمنی با آن حضرت سر کرده بود.

برخی دیگر از عملکردهای مسالمت‌آمیز و مدارای پیامبر ﷺ با جماعتی از منافقان که آن حضرت را آزار و اذیت می‌کردند و آیات قرآن در بیان ماهیت آنان نازل شدند، عبارت‌اند از:
۲-۲. مدارا با نبتل بن الحرث

او کسی است که درباره پیامبر ﷺ گفت: «ثما محمد اذن...» که آیه قرآن درباره او نازل شد:

وَمَنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أذنُ قُلْ خَيْرٌ لَكُمْ؛^{۴۲}

و از بین شما کسانی هستند که پیامبر ﷺ را مورد آزار و اذیت قرار می‌دهند و می‌گویند: او گوش است. بگو: گوش خوبی برای شماست.

پیامبر اعظم ﷺ درباره او فرمود:

من احب أن ينظر الی الشیطان فلینظر الی نبتل بن الحرث؛^{۴۳} اگر کسی می‌خواهد به شیطان نگاه کند، باید به نبتل بن حرث بنگرد.

اما با وجود این، پیامبر ﷺ در عمل با او مدارا می نمود و دستوری از آن حضرت در مقابله با او صادر نشد.

۲-۳. مدارا با ودیعه بن ثابت^{۴۴}

او از بنیان گذاران «مسجد ضرار» بود؛ همو که گفته بود: «اِنَّا كُنَّا نَحْوُ وَنَلْعَبُ؛ ما همواره فقط شوخی و بازی می کردیم.»
و آیه در حق او نازل شد:

وَلَمَّا سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبَالَغْتُمْ فِي آيَاتِهِ
وَرَسُولِهِ كُنتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ^{۴۵} و اگر از ایشان بپرسی، مسلماً خواهند گفت: ما
همواره فقط شوخی و بازی می کردیم. بگو: آیا خدا و آیات او و پیامبرش را
ریشخند می کردید.

درباره او نیز هیچ گونه برخورد و ناملایمتی از پیامبر ﷺ نقل نشده است.

۲-۴. مدارا با مربع

او منافقی بود که در هنگام عبور سپاهیان اسلام از مزرعه اش در جنگ احد، به پیامبر
اعظم ﷺ جسارت نمود. یاران و اصحاب رسول خدا ﷺ می خواستند وی را بکشند؛ ولی آن حضرت
با کمال لطف و مدارا از وی در گذشت و فرمود: «با این مرد لجوج کوردل کاری نداشته باشید.»^{۴۶}

۲-۵. مدارا با اوس بن قیطنی^{۴۷}

در جنگ خندق مسلمانان از هر طرف محاصره شده و در شرایط بسیار بحرانی و سختی
قرار داشتند، به گفته قرآن کریم:

إِذْ جَاءَ وَكُم مِّنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَ
بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ^{۴۸} هنگامی که از بالا و پایین شما آمدند، چشمها از
وحشت خیره شده و جانها به لب رسیده بود.

در چنین شرایطی سخت و جانکاه، وی حرفهای مایوسانه و ناامید کننده می زد و به ایجاد
اختلاف، تفرقه و تزلزل در بین مسلمانان می پرداخت. او برای فرار از جنگ به پیامبر ﷺ گفته بود:
«أَنْ يَبُوتَنَا عَوْرَةً فَإِذَا نَا فُلْنَرَجْعَ إِلَيْهَا؛ ای رسول خدا! خانه های ما در خطر دشمن است، ما را اذن
ده تا به خانه های خود که در بیرون مدینه است، بازگردیم.»^{۴۹}

و این آیه در حق او نازل شد:

يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا^{۵۰}
می گویند که خانه های ما در خطر دشمن است، این طور نیست، آنها جز
فرار از جهاد، انگیزه های دیگری ندارند.

اما پیامبر اعظم ﷺ با این منافق خیره سر و تفرقه انداز، هیچ گونه برخورد سختی نداشت.

۲-۶. مدارا با معتب بن قشیر

وی یکی از کسانی بود که در جنگ احزاب به شدت پیامبر ﷺ را تحت فشار قرار می داد. او می گفت: «محمد ﷺ ما را نوید می داد که گنجهای خسرو و قیصر را به دست می آوریم، اما امروز جرأت نمی کنیم که برای قضای حاجت بیرون رویم.»^{۵۱}

پیامبر اعظم ﷺ در برابر این اتهام، تفرقه و تزلزل روحیه مسلمانان از طرف منافقان، در شرایط سخت و حساس، مدارا می نمود و با آنان برخورد نمی کرد.

۲-۷. باز هم مدارا

بشیر بن ابیرق (سارق الذرعین)، ضحاک بن ثابت (متهم به نفاق و دوستی یهود)، جلاس بن سوید بن صامت (پیش از توبه)، معتب بن بشیر و رافع بن زید،^{۵۲} از کسانی هستند که به سبب نفاق و گمراهی آنها، آیه نازل شد:

ألم تر إلى الذين يزعمون أنهم آمنوا بما أنزل إليك و ما أنزل من قبلك يريدون أن يتحاكموا إلى الطاغوت و قد أمروا أن يكفروا به و يريد الشيطان أن يضلهم ضلالاً بعيداً^{۵۳} آیا ندیده‌ای کسانی را که می‌پندارند، به آنچه به سوی تو نازل شده و آنچه پیش از تو نازل شده، ایمان آورده‌اند؛ [با این همه] می‌خواهند داوری میان خود را به سوی طاغوت ببرند، با آنکه قطعاً فرمان یافته‌اند که بدان کفر ورزند، [ولی] شیطان می‌خواهد آنان را به گمراهی دوری در اندازد.

پیامبر اعظم ﷺ با آنکه آنان را می‌شناختند، از عملکردشان نیز آگاه بودند؛ اما با آنها برخورد سختی نمی‌کردند، بلکه با مدارا و لطف در حق‌شان برخورد می‌نمودند.

۳. مدارای پیامبر اعظم ﷺ با اهل کتاب

پیامبر اکرم ﷺ در برخورد با اهل کتاب، که معمولاً این مواجهه پس از تشکیل حکومت اسلامی در مدینه صورت گرفت، نیز بسیار کوشید که براساس اصل مدارا و رحمت رفتار نماید و با گفت‌وگو و عهد و پیمان برای زندگی مسالمت‌آمیز در کنار یکدیگر بکوشد. خداوند به پیامبر ﷺ دستور می‌دهد که یهود و نصارا را در مسائلی که مورد توافق هر دو دسته و نیز اسلام است، به و حدت و همکاری دعوت کند: «قل يا اهل الكتاب تعالوا الى كلمة سواء بيننا وبينكم»^{۵۴}.

با اینکه مقرر حکومت اسلامی و اقتدار مسلمانان در مدینه بود و آن حضرت توانایی این را داشت که با اهل کتاب به شدت برخورد کند و آنان را مجبور به تبعیت از دین اسلام نماید؛ اما هیچ‌گاه پیامبر اسلام ﷺ اهل کتاب را مجبور به پذیرش دین اسلام ننمود. آن حضرت با مسیحیان لطف و ملامت می‌کرد و آنان را در گزینش و پیروی کردن دین اسلام و مسیحیت کاملاً آزاد گذاشته بود. با یهودیان نیز چنین رفتار نموده و در آغاز با آنان معاهده و پیمان بسته و

طهر

آنها را در پیروی کردن دینشان آزاد گذاشته بود. در ذیل به مواردی از برخوردهای مسالمت‌آمیز و رفتار مهربانانه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با اهل کتاب اشاره می‌گردد.

برخورد مسالمت‌آمیز پیامبر صلی الله علیه و آله با مسیحیان

از نظر قرآن کریم اهل کتاب را نمی‌توان با یک نگاه واحد مورد ارزیابی قرار داد. مسیحیان را که اهل تلاوت کتاب الهی، سجده کننده و مؤمن به خدا و روز قیامت و متمایل به اسلام بودند، با یهودیان متعصب، لجاج و فتنه انگیز و پیمان شکن که همواره با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از سر عناد و لجاجت رفتار می‌نمودند و در پی فتنه‌جویی و از بین بردن اساس دین اسلام بودند، نمی‌توان یکی پنداشت. خداوند متعال در آیه شریفه می‌فرماید:

اهل کتاب همه یکسان نیستند، گروهی به طاعت خدا ایستاده‌اند و آیات خدا را در دل شب تلاوت می‌کنند و سجده به جای می‌آورند و به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و در کارهای نیک شتاب می‌ورزند و از جمله صالحان‌اند.^{۵۶}

گفته‌اند آیه مذکور درباره مسیحیانی است که متمایل به پذیرش اسلام بوده‌اند.^{۵۶} تفاوت یهودیان و مسیحیان را خداوند متعال در آیه دیگر به صورت روشن‌تر بیان می‌نماید و یهودیان را دشمن‌ترین مردم به مؤمنان معرفی می‌کند، در حالی که نصرانیان را نزدیک‌ترین مردم در دوستی با مؤمنان می‌داند.^{۵۷}

بر این اساس رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله نیز با این دو گروه متفاوت است. رفتار آن حضرت با مسیحیان آرام و با مداراست. پیامبر صلی الله علیه و آله ابتدا موضع و دیدگاه خود را در مورد دین مسیحیت بیان می‌کند، به تفصیل درباره تولد حضرت مریم، کفالت وی توسط حضرت زکریا و نیز تولد حضرت عیسی صلی الله علیه و آله سخن می‌گوید، اصولی درباره حضرت عیسی و همچنین تورات و انجیل به دست می‌دهد و دین خود را ادامه راه آنان می‌داند؛ اما مسیحیان ظاهراً این دیدگاهها را نمی‌پذیرند و به محاجه می‌پردازند. به دنبال مجادله مسیحیان، خداوند متعال توسط قرآن کریم به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اطمینان می‌دهد که آنچه درباره حضرت عیسی صلی الله علیه و آله گفته است حق و از جانب پروردگار است و نباید در این باره گفتار مسیحیان او را به شک و تردید اندازد:

الحق من ربك فلا تكن من الممتزین^{۵۸} [آنچه در باره حضرت عیسی

گفته شد] حق [و] از جانب پروردگار توست، پس از تردیدکنندگان مباش.

مسیحیانی که دیدگاه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را درباره حضرت عیسی صلی الله علیه و آله قبول ندارند، آیا آن

اندازه به حقانیت گفتار و عقایدشان پایبند هستند که تن به مباحله بدهند؟ خداوند می‌فرماید:

پس هر که در این [باره] پس از دانشی که تو را [حاصل] آمده با تو محاجه کند، بگو بیایید حاضر آوریم، ما پسرانمان و شما پسرانتان و ما

زنانمان و شما زنانان، ما نفس خود را و شما نفس خودتان را، آن گاه دعا
و تضرع کنیم و لعنت خدا را بر دروغ گویان بفرستیم.^{۵۹}

مسیحیان نجران در پی نامه و دعوت پیامبر اعظم ﷺ شورایی تشکیل دادند و هیأتی را به
نماینده‌گی در مدینه اعزام کردند، تا از نزدیک با پیامبر ﷺ تماس بگیرند و ادله حقانیت و دلائل نبوت
وی را بشنوند و مورد ارزیابی قرار دهند. هیأت مزبور متشکل از شصت نفر بود که در بین آنان سه نفر
پیشوای مذهبی نیز قرار داشت.^{۶۰} هیأت نمایندگی مسیحیان نجران در مدینه با پیامبر ﷺ وارد مذاکره
شدند و درباره آیین توحید، پرستش خدای یگانه و حضرت عیسی علیه السلام بحث کردند. مسیحیان حضرت
عیسی را به خاطر اینکه پدر آدمی نداشت، خدا می‌دانستند، در حالی که پیامبر اسلام ﷺ این سخن را رد
کرد و با تلاوت آیه قرآن در این زمینه: «ان مثل عیسی عندالله کمثل آدم خلقه من تراب»^{۶۱} فرمود وضع
حضرت عیسی از این نظر دقیقاً شبیه حضرت آدم است که بدون پدر از خاک آفریده شد اگر نداشتن
پدر دلیل بر خدایی اوست، پس حضرت آدم از این لحاظ از او شایسته‌تر است، زیرا وی نه پدر داشت و
نه مادر. مسیحیان این استدلال پیامبر ﷺ را نپذیرفتند. سرانجام پیامبر ﷺ به امر خداوند متعال و نزول
آیه مباحله، به هیأت نمایندگی نجران فرمود: اگر قانع نمی‌شوید، راه این است که با همدیگر مباحله
کنیم و بر دروغگو نفرین بفرستیم و از خداوند نیز بخواهیم که دروغگو را هلاک و نابود سازد.^{۶۲}

طرح

هیأت مسیحیان نیز این پیشنهاد رسول خدا ﷺ را قبول نمودند. روز موعود، رسول خدا ﷺ
همراه علی علیه السلام^{۶۳}، فاطمه زهرا علیها السلام و فرزندانشان حسن و حسین در مباحله حاضر شدند؛ اما وقتی
مسیحیان معنویت این خاندان را دیدند، لرزه بر اندامشان افتاد. اسقف نجران گفت: من
چهره‌هایی را می‌بینم که هرگاه دست به دعا بلند کنند و از درگاه الهی بخواهند که بزرگ‌ترین
کوهها را از جا بکنند، فوراً کنده می‌شود؛ بنابراین، هرگز صحیح نیست که ما با آنها مباحله کنیم،
زیرا بعید نیست که عذاب دامن ما را بگیرد، همه ما نابود شویم و روی زمین یک مسیحی باقی
نماند. لذا مسیحیان ترک مباحله را صلاح دیدند و صلح و جزیه را قبول نمودند.^{۶۴}

هیأت نمایندگی مسیحیان با پیامبر اعظم ﷺ چنین صلح کردند که مقدار مالیات از طرف
آنان به عنوان جزیه در اختیار مسلمانان قرار داده شود و در مقابل امنیت منطقه نجران از طرف
پیامبر ﷺ تضمین و تأمین گردد. متن صلحنامه را بلاذری نقل کرده است.^{۶۵} مسیحیان که
برخلاف یهودیان اهل شر و فتنه‌انگیزی نبودند، از روح دادگری و اصول انسانی صلحنامه پیامبر
اعظم ﷺ بهره‌های فراوان بردند.

برخورد مسالمت‌آمیز پیامبر ﷺ با یهود

پیامبر اکرم ﷺ بر خوردهای گوناگونی با یهودیان داشت که از این میان، تنها جنگهای آن
حضرت با بنی‌فینقاع، بنی‌نضیر، بنی‌قریظه و خیبر شهرت یافته است. لیکن درباره برخوردهای

مسالمت‌آمیز رسول خدا ﷺ با یهودیان کمتر سخن به میان آمده است. بنابراین شایسته است که برخوردهای مسالمت‌آمیز آن حضرت با یهود نیز مورد توجه و بررسی قرار بگیرد. برخی از مهم‌ترین برخوردهای مسالمت‌آمیز پیامبر ﷺ با یهود، عبارت‌اند از:^{۶۶}

پیمان با یهود

مورخان در مورد پیمانهای پیامبر ﷺ با یهود اشاره کرده‌اند، اما به متن آنها چندان توجهی نشده است؛ مثلاً هنگام گزارش جنگهای آن حضرت با سه گروه یهود می‌گویند: پیامبر با آنان پیمانی داشت که نادیده گرفتند؛^{۶۷} ولی مواد این پیمان را بیان نکرده‌اند. تنها دو مورد از این قراردادها به طور کامل ثبت شده که یکی مربوط به همه گروههای مدینه است و به پیمان عمومی و مواعده یهود معروف شده و دیگری مخصوص سه طایفه بنی‌نضیر و بنی قریظه و بنی قینقاع است.

۱. پیمان عمومی

در قراردادی که پیامبر ﷺ میان مهاجرین و انصار منعقد نمود، از یهود هم فراوان یاد شده است. تنها ابن هشام متن این قرار داد را از ابن اسحاق روایت کرده و ابو عبید - معاصر ابن هشام - هم در کتاب الاموال آن را آورده است^{۶۸} و از آن به بعد برخی از تاریخ‌نگاران آن را یادآوری نموده‌اند؛ اما متأسفانه مورخانی همچون ابن سعد، ابن خیاط، بلاذری، یعقوبی، طبری و مسعودی اشاره‌ای به آن نکرده‌اند.^{۶۹} متن این پیمان، طولانی است. در اینجا به بخشهایی از آن که مورد نظر است توجه می‌کنیم:

بسم الله الرحمن الرحيم این نوشته‌ای است از محمد پیامبر ﷺ بین مسلمانان قریش و یثرب و کسانی که به ایشان ملحق شوند ... هر یهودی از ما پیروی کند یاری می‌شود و با دیگر مسلمانان مساوی است، بر او ستم نمی‌شود و دشمنش یاری نمی‌گردد... یهود هنگام جنگ همراه مسلمانان هزینه جنگی را می‌پردازند.

یهود بنی‌عوف و بندگانشان با مسلمانان در حکم یک ملت‌اند. یهودیان دین خود را دارند و مسلمانان دین خود را، اما هر که ستم کند، خود و خانواده‌اش را به هلاکت خواهد انداخت. برای یهودیان بنی‌نجار، بنی حارث، بنی ساعده، بنی چشم، بنی اوس، بنی ثعلبه، جفته بنی ثعلبه و بنی شطیبه همان حقوق بنی‌عوف ثابت است. نزدیکان ایشان هم از این مزایا برخوردارند. کسی بدون اجازه محمد ﷺ از این مجموعه بیرون نمی‌رود. از قصاص جراحی کوچک هم گذشت نخواهد شد. هر که دیگری را ترور کند، خود و خانواده‌اش را در معرض ترور قرار داده مگر اینکه به او ستم شده باشد. یهودیان و مسلمانان هزینه جنگ را به سهم خود می‌پردازند... قریش و دوستانشان پناه داده نمی‌شوند. اگر کسی به مدینه حمله کرد همه دفاع خواهند کرد. یهود اوس و موالی‌شان نیز از این حقوق برخوردارند.^{۷۰}

مهم‌ترین عناوین و مضامینی که در این پیمان عمومی به آنها اشاره شده است، عبارت‌اند از:
- یهودیانی که از مسلمانان پیروی کنند و مسلمان شوند، برای آنان حق مساوات و برابری در زندگی است، آنان در برابر دشمنانشان کمک و یاری خواهد گردید. یعنی هیچ‌گونه الزامی در پیروی کردن از دین اسلام نیست.

- چون یهود در برابر دشمنانشان یاری می‌شود و به اصطلاح نوع معاهده‌ای نظامی بین آنها و مسلمانان برقرار است، در صورتی که مسلمانان در حال جنگ باشند، آنان نیز باید سهم جنگی خود را بپردازند.

- یهود بنی عوف با مسلمانان یک امت را تشکیل می‌دهند (ان یهود بنی عوف امة مع المؤمنین).

- یهود و مسلمانان دین خودشان را خواهند داشت. موالی و هم‌پیمانانشان مانند خود آنها در این پیمان شریک خواهند بود، مگر اینکه از پیمان خارج شوند.

- طوایف دیگر یهودی، مانند یهود بنی ثعلبه، بنی نجار، بنی حارث، بنی ساعده، بنی چشم و بنی شطیبه، مانند یهود بنی عوف هستند؛ یعنی با مسلمانان یک امت را تشکیل می‌دهند، در پیروی از دینشان آزادند و هم‌پیمانانشان نیز می‌توانند از امتیازات این پیمان برخوردار باشند.
- مشاوران و صاحبان اسرار یهود، مانند خود آنان داخل این پیمان هستند. (ان بطنانة یهود کأنفسهم).

- هیچ یک از یهودیان بدون اذن پیامبر ﷺ حق خارج شدن از این پیمان را ندارند.
- به شکایات به صورت دقیق رسیدگی می‌شود و حتی از یک جراحت ساده هم نمی‌توان گذشت.

- هر کس (چه یهودی و چه مسلمان) دست به ترور بزند، خود و خانواده‌اش را در معرض خطر ترور قرار داده است، مگر آنکه به او ظلمی شده باشد.

- نفقات و هزینه‌های یهود به عهده خودشان و هزینه‌های مسلمانان به دوش خودشان است.
- بین یهود و مسلمانان در برابر کسی که از این پیمان خود را کنار کشد و یا با طرف دیگر مخالفت کند و به جنگ برخیزد، حق کمک رسانی به یکدیگر است.

- بین مسلمانان و یهودیان باید اصل اعتماد، خیرخواهی و نصیحت حکومت کند، نه گناه و لغزش. کسی در اثر گناه هم‌پیمانش گنهکار شناخته نمی‌شود (اصل شخصی بودن جرائم).

- با مظلوم (چه مسلمان و چه یهودی) همکاری و مساعدت می‌گردد (و ان النصر للمظلوم).
- شهر مدینه برای طرفین این پیمان نامه (یعنی ساکنین آن)، دارای احترام است.

طرح

سال پنجم - شماره ۲۰ - زمستان ۱۳۸۵

۱۷۴

- همسایه مانند خود انسان است، نباید به او ضرری زد و او را از خیری محروم کرد.
 - همسر کافر پناه داده نمی‌شود، مگر به اجازه اهل او (شوهر و خانواده اش).
 - اگر اختلاف و حادثه‌ای بین مسلمانان و یهودیان به وجود آید، مرجع حل اختلاف بین طرفین این پیمان، خدا و رسول اوست. یعنی در صورت بروز اختلاف بین یهودیان و مسلمانان، مرجع رسیدگی تورات و دانشمندان یهودی نیست، بلکه قرآن و پیامبر اسلام ﷺ است. به عبارت دیگر یهودیانی که در جامعه اسلامی زندگی می‌کنند، در امور اجتماعی باید از قوانین جامعه اسلامی تبعیت کنند.

- به قریش و کسانی که به آنها کمک می‌کنند، نباید پناه داد.
 - یهودیان و مسلمانان بر ضد کسی که بر مدینه حمله‌ور می‌شوند، با هم همکاری می‌نمایند و حق یاری رساندن به همدیگر دارند.
 - مسلمانان و یهودیان اگر برای صلح و آشتی فراخوانده شوند، باید مورد پذیرش واقع شوند، مگر اینکه بخواهند با دین بجنگند.

این پیمان‌نامه را تعداد زیادی از سیره نویسان و تاریخ نگاران ذکر کرده‌اند. این قرارداد همان‌گونه که پیداست میان مهاجرین و قبایل مسلمان و یهودیان انصار،^{۷۱} بسته شده است. یهودیانی که نامشان در این پیمان آمده شهرتی ندارند و در گزارش‌های تاریخی توجه چندانی به آنها نشده است.^{۷۲} گویا این یهودیان همان کسانی‌اند که یعقوبی درباره آنان می‌گوید: «گروهی از اوس و خزرج به خاطر همسایگی با یهود، آیین یهود را برگزیدند».^{۷۳} این گروه‌ها به جهت اوس یا خزرجی بودنشان کمترین تشنه را با مسلمانان داشته‌اند.^{۷۴} به نظر می‌رسد، این دسته از یهودیان کم‌کم اسلام آورده و ارتباطی با یهودیان اصیل نداشته‌اند. نام‌گذاری این قرارداد به مواعده یهود چندان درست نیست، چون طرف‌های اصلی آن مهاجران مکه و انصار مسلمان مدینه هستند. به هر حال یهودیان موضوع این قرارداد، چه یهودیان معروف باشند و چه نباشند، باید توجه داشت که از جمله یهودیانی هستند که پیامبر ﷺ با آنان با مدارا و مسالمت‌آمیز رفتار نموده و طبق این پیمان حتی از جهت حقوق با مسلمانان برابر و مساوی شمرده شده‌اند. این است سیره عملی رسول خدا ﷺ با اهل کتاب و آنها که با پیامبر ﷺ بر اساس پیمان و قرارداد همزیستی می‌کردند.

۲. پیمان با سه گروه معروف یهود

این پیمان از مهم‌ترین نمونه‌های برخوردهای مسالمت‌آمیز پیامبر ﷺ با یهود است. متن این قرارداد را که رسول خدا ﷺ با سه طایفه بنی‌نضیر، بنی‌قریظه و بنی‌قینقاع امضا کرده، مرحوم طبرسی در *اعلام‌الوری* از علی بن ابراهیم نقل کرده است. متأسفانه این متن هم مورد بی‌توجهی همه مورخان قرار گرفته و هیچ کس قبل و بعد از طبرسی آن را به طور کامل نیاورده است.^{۷۵} به

هرحال متن این پیمان را که نوع عملکرد و مدارای پیامبر ﷺ با سرسخت‌ترین دشمنانش را نشان می‌دهد، از نظر می‌گذرانیم:

علی بن ابراهیم نقل می‌کند یهود بنی‌قریظه و بنی‌نضیر و بنی‌قینقاع نزد پیامبر ﷺ آمدند و گفتند: ای محمد! ما را به چه می‌خوانی؟ فرمود: به گواهی دادن به توحید و شهادت به اینکه خدایی جز الله نیست و رسالت خودم که من فرستاده او هستم. من کسی هستم که نامم را در تورات می‌یابید و علما و دانشمندانان به شما گفته‌اند که از مکه ظهور می‌کنم و به این سنگلاخ (مدینه) کوچ می‌کنم... یهودیان گفتند: آنچه را گفتم شنیدیم. اکنون آمده‌ایم که با این شرایط با تو صلح کنیم، که نه با شما باشیم و نه علیه شما، به سود یا زیان تو نباشیم و کسی را که علیه توست یاری نکنیم و متعرض یارانت نشویم. تو هم متعرض ما و دوستانمان نشوی، تا ببینیم کار تو و قومت به کجا می‌انجامد (حتی نظر الی ما یصیر امرک و امر قومک). پیامبر ﷺ خواسته آنان را پذیرفت و میان آنان قراردادی نوشته شد که مضمونش این بود: یهودیان علیه پیامبر ﷺ یا یکی از یارانش با زبان، دست، اسلحه، مرکب، نه در پنهانی و نه آشکارا، نه در شب و نه روز، نباید اقدامی انجام دهند و خداوند بر این پیمان گواه و کفیل است. پس اگر یهود این تعهدات را نادیده بگیرد، رسول خدا ﷺ می‌تواند خون ایشان را بریزد، زن و فرزندانشان را اسیر کند و اموالشان را غنیمت بگیرد. آن‌گاه برای هر قبیله‌ای از یهودیان نسخه‌ای جداگانه تنظیم شد. مسئول پیمان بنی‌نضیر، حیی بن‌اخطب، مسئول پیمان بنی‌قریظه، کعب بن‌اسد و مسئول پیمان بنی‌قینقاع، مخیریق بود، که هر سه نفر پیمان‌نامه را امضا کردند.^{۷۶}

این قرارداد نسبت به آنچه به پیمان عمومی شهرت یافته از صراحت و دلالت روشنی برخوردار است و پیداست در یک زمان برای هر سه طایفه بسته شده است. مشکل این متن منحصر بودن نقل به طبری است. اما آنچه مشکل را حل می‌کند گزارشها و شواهدی است که در منابع دست اول در تأیید مواد این پیمان وجود دارد؛ این شواهد عبارت‌اند از:

۱. در منابع متعدد، به پیمان شکنی یهود با پیامبر ﷺ اشاره شده و حتی تصریح شده است که آنان هنگام ورود رسول خدا ﷺ به مدینه، پیمانی را با آن حضرت امضا کردند.^{۷۷}

۲. برخی از مضامین این پیمان در منابع دیگر ذکر شده است، چنان که آمده است: یهود با پیامبر ﷺ قرارداد داشتند که به سود و زیان او قدمی بر ندارند.^{۷۸} این مطلب در این پیمان‌نامه وجود دارد.

۳. در برخی از منابع دیگر، اسامی مسئولان طرف قرارداد با پیامبر ﷺ بیان شده است؛ چنان که عده‌ای از مورخان می‌گویند: حیی بن‌اخطب و کعب بن‌اسد با رسول خدا ﷺ و مسئول پیمان بنی‌نضیر و بنی‌قریظه طرف قرارداد بودند.^{۷۹} این اسامی در این قرارداد نیز بیان شده است.

طبر

سال پنجم - شماره ۲۰ - زمستان ۱۳۸۵

۱۷۶

۴. در منابعی دیگر جملاتی آمده است که در واقع مضمون این پیمان را بازگو می‌کند. مثلاً گفته‌اند: پیامبر ﷺ پس از پیمان‌شکنی بنی‌قینقاع و بنی‌نضیر قصد کشتن آنان را داشت، ولی از آنان درگذشت.^{۸۰} درباره قتل عام بنی‌قریظه پس از پیمان‌شکنی‌شان هم مورخان می‌گویند: «مردانشان کشته و زنان و فرزندان‌شان اسیر شدند.»^{۸۱} یهودیان بنی‌نضیر و بنی‌قریظه پس از پیمان‌شکنی و شدت یافتن محاصره‌شان می‌گفتند: «اگر تسلیم محمد ﷺ نشویم مردانمان کشته و زن و بچه ما اسیر خواهند شد.»^{۸۲}

این جملات نشان دهنده این است که هم پیامبر ﷺ و هم یهودیان یک امر را مسلم می‌پنداشتند و آن قتل و کشتن مردان و اسیر شدن زن و فرزندان در صورت پیمان‌شکنی بود. این مضمون تنها در این پیمان‌نامه وجود دارد.

۵. برخی از منابع عملکردهای یهودیان را بازگو می‌کنند که نشان می‌دهند، آنان با پیامبر ﷺ هم‌پیمان بوده و گاهی خود به آن اعتراف می‌نموده‌اند. مخیریق که نماینده یهود قینقاع در پیمان‌نامه بود، وقتی جنگ احد در گرفت به یهودیان گفت: به خدا قسم، می‌دانید که یاری‌کردن محمد ﷺ بر شما ثابت و حق است. یهودیان گفتند: امروز شنبه است (با این گفته نشان دادند که تمایلی به یاری پیامبر ﷺ ندارند). مخیریق خود شمشیر برداشت، خدمت پیامبر ﷺ آمد و مسلمان شد و در این جنگ به شهادت رسید.^{۸۳} او قبل از جنگ وصیت کرده بود که اگر در جنگ کشته شود، اموالش را به محمد ﷺ بدهند. اموال او بسیار زیاد بود. گفته‌اند پیامبر ﷺ اموال او را گرفت و بیشترین صدقات پیامبر ﷺ در شهر مدینه از آن اموال بود.^{۸۴}

این شواهد به خوبی نشان می‌دهند که پیامبر ﷺ با سه گروه یهود مدینه پیمان بسته بودند و عملکرد آن حضرت با یهودیان بر اساس این قرارداد انجام پذیرفته است.

تلاش برای صلح با خیبر

گزارش زیر نشان می‌دهد که این سفر برای گفت‌وگوی صلح‌آمیز به خیبر انجام شده‌است، نه برای جنگ و کشتار. در گزارش ابن هشام آمده است:

در ماه رمضان سال ششم قمری به پیامبر ﷺ خبر رسید که یهود خیبر و مشرکان اطراف آن در صدد جمع‌آوری نیرو برای حمله به مدینه هستند. رسول خدا ﷺ برای بررسی اوضاع خیبر، عبدالله بن رواحه و سه نفر دیگر را به این منطقه فرستاد. این گروه مخفیانه به خیبر رفتند و مطالبی از اسیر - که پس از ابورافع به فرماندهی و ریاست خیبر گمارده شده بود - شنیدند. سپس به مدینه برگشتند و اطلاعات خود را در اختیار پیامبر ﷺ گذاشتند. مدتی بعد (در ماه شوال) آن حضرت یاران خود را خواست و این بار عده زیادتری را به همراه عبدالله روانه خیبر کرد. وقتی آنان به خیبر رسیدند اعلام کردند که از سوی پیامبر ﷺ آمده‌اند؛ از اسیر امان خواستند و اسیر نیز از آنان امان خواست. آن‌گاه با یکدیگر دیدار

کردند. ایشان به اسیر گفتند: اگر نزد پیامبر ﷺ آیی به تو نیکی خواهد کرد و تو را به ریاست خواهد گماشت. اسیر پس از پافشاری مسلمانان پذیرفت که همراه آنان برود. لیکن مشاوران او گفتند محمد ﷺ کسی نیست که به بنی اسرائیل ریاست بدهند. اسیر گفت: درست است ولی ما از جنگ خسته شده‌ایم. سپس همراه سی نفر از یهودیان به سوی مدینه راه افتادند. در دوازده کیلومتری خیبر، اسیر از رفتن به نزد پیامبر ﷺ پشیمان گشت و دست به شمشیر برد، ولی عبدالله بن انیس که در ردیف او بر شتر سوار بود، پیش از آنکه اسیر حرکتی بکند ضربه‌ای به پایش زد و سپس او را کشت. بقیه مسلمانان هم با دیگر یهودیان درگیر شدند و همه را کشتند، به جز یک نفر که موفق به فرار گردید.^{۸۵}

یکی از نویسندگان با ارائه شواهد متعدد به این نتیجه می‌رسد که سفر مسلمانان به خیبر برای جنگ و کشتار خیبریان نبوده است، بلکه تلاشی در جهت صلح و حرکتی برای برقراری زندگی مسالمت‌آمیز بوده است. ایشان پس از بیان دلایلی می‌گوید:

از آنچه گذشت روشن شد که داستان اعزام فرزند رواحه از سوی پیامبر ﷺ به خیبر آن‌گونه که شهرت یافته، با هدف کشتن اسیر و همراهان یهودی‌اش نبوده است، بلکه این سفری سیاسی به منظور گفت‌وگو برای صلح با خیبریان بوده است، ولی چون سرانجام این سفر، کشته شدن اسیر یهودی بوده، این‌گونه در تاریخ مشهور شده که این حرکت، سرپایه‌ای برای کشتن اسیر و یارانش بوده است.^{۸۶}

نمونه‌های دیگر از مدارای پیامبر ﷺ با یهود

از جمله موارد مدارا و رحمت پیامبر ﷺ، مدارای آن حضرت با جوان یهودی است که به تحریک شائس بن قیس، بین دو قبیله اوس و خزرج فتنه ایجاد نمود و نزدیک بود عصبیت جاهلی در دو قبیله به جنگ منجر شود، ولی با دخالت و نصیحت پیامبر ﷺ موضوع حل و فصل شد. پیامبر ﷺ با اینکه می‌دانست فتنه در کجا ریشه دارد، ولی برخوردی نکرد و با عامل یهودی فتنه مدارا نمود.^{۸۷}

و نمونه دیگر، برخورد مهربانانه آن حضرت با مرد یهودی است که ادعا می‌کرد از پیامبر ﷺ طلبکار است. وی روزی در کوچه جلوی پیامبر اعظم ﷺ را می‌گیرد و مدعی می‌شود که از آن حضرت طلبکار است. پیامبر ﷺ می‌گوید: اولاً من بدهکار تو نیستم؛ ثانیاً الان پول همراه ندارم، اجازه بده بروم. فرد یهودی می‌گوید: تا بدهی مرا ندهی به هیچ وجه نمی‌گذارم که از اینجا بروی. هرچه پیامبر ﷺ با او لطف و نرمش نشان می‌دهد او بیشتر خشونت به خرج می‌دهد، تا آنجا که با پیامبر ﷺ گلاویز می‌شود، ردای پیامبر ﷺ را لوله می‌کند و دور گردن آن حضرت می‌پیچد و می‌کشد، به نحوی که اثر قرمزی‌اش در گردن پیامبر ﷺ ظاهر می‌شود. وقتی مسلمانان با خبر می‌شوند می‌خواهند با آن یهودی برخورد کنند، اما حضرت می‌فرماید: کاری نداشته باشید، من خودم می‌دانم که با رفیقم چکار کنم. حضرت آن قدر نرمش و مدارا از خود نشان می‌دهد که

طهر

یهودی همان‌جا می‌گوید: «أشهد أن لا اله الا الله و أشهد أنك رسول الله» و می‌گوید: تو با این قدرتی که داری، این همه تحمل نشان می‌دهی! این تحمل و صبر عادی نیست، بلکه تحمل پیامبرانه است.^{۸۸}

نتیجه‌گیری

در مجموع می‌توان گفت برخورد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با مخالفان و دیگر اندیشان به طور کلی طبق اصل رأفت و رحمت بود و نشانه‌های فراوان از مدارا و برخورد مسالمت‌آمیز پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با دیگر اندیشان وجود دارد که به برخی از آنها اشاره گردید.

اما برخوردها و درگیری‌هایی نیز روی داده است که می‌توان گفت علت اساسی آنها، شکستن پیمان‌نامه‌ها و معاهده‌های بود که مخالفان خود با پیامبر صلی الله علیه و آله منعقد کرده بودند. مثلاً در پیمان‌نامه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله با یهود قید شده بود که در صورت پیمان‌شکنی، پیامبر صلی الله علیه و آله مجاز به کشتن مردان، به اسارت بردن زنان و فرزندانش و به غنیمت بردن اموال آنان است.^{۸۹} اما یهودیان همواره علیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و مسلمانان اقداماتی انجام می‌دادند و به مبارزه علنی و فتنه‌انگیزیها و توطئه‌های پنهانی می‌پرداختند و همچنین با دشمنان اسلام در جنگ مشارکت می‌کردند و بدین طریق به نقض قرارداد و پیمان‌شکنی می‌پرداختند و چنان که برخی از تواریخ و گزارشها نشان می‌دهند،^{۹۰} یهودیان خود به نتیجه عمل‌شان آگاه بودند. بدین ترتیب برخورد اولیه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با مخالفان و دیگر اندیشان براساس اصل مدارا و رأفت بود؛ اما درگیریها و برخوردهای نظامی برآیند پیمان‌شکنی، فتنه‌انگیزی و توطئه‌گری دشمنان بود که رسول مهر و رحمت را ناگزیر به واکنش و عمل متقابل وا می‌داشت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پی نوشتها:

۱. کھف: ۶.
۲. انفال: ۶۱.
۳. فتح: ۲۹.
۴. انفال: ۵۷.
۵. انفال: ۵۸.
۶. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۲۷۶.
۷. واقدی، المغازی، ج ۲، ۵۷۲-۵۷۳.
۸. ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۲، ص ۳۱۵. واقدی، المغازی، ج ۲، ص ۶۰۳.
۹. واقدی، المغازی، ج ۲، ص ۵۹۴؛ ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۳، ص ۳۰۹؛ الصالحی الشامی، محمد بن یوسف، سبل الهدی والرشاد فی سیرة خیر العباد، ج ۵، ص ۶۲.
۱۰. ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۳، ص ۳۱۱-۳۱۶؛ واقدی، المغازی، ج ۲، ص ۶۰۵.
۱۱. واقدی، المغازی، ج ۲، ص ۶۰۶-۶۰۷؛ ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۳، ص ۳۱۷؛ الصالحی الشامی، محمد بن یوسف، سبل الهدی والرشاد فی سیرة خیر العباد، ج ۵، ص ۷۶-۷۷؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۰۱.
۱۲. واقدی، المغازی، ج ۲، ص ۶۱۰.
۱۳. طبرسی، مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۱۸؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۹۷؛ بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۵۰-۳۵۱؛ احمدی میانجی، علی، مکاتیب الرسول، ج ۱، ص ۲۷۵.
۱۴. احمدی میانجی، علی، مکاتیب الرسول، ج ۱، ص ۷۹ و ۱۰۱ و ۱۰۵ و ۱۴۴ و ۱۱۸ و ۱۲۸ و ۱۳۴ و ۱۳۸ و ۱۴۹ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۷ و ۱۶۶؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۵۷ و ۲۷۶ و ۲۸۱؛ الحلبي، علی برهان الدین، السیرة النبویة فی السیرة الامین المؤمن، ج ۳، ص ۲۸۶؛ ابن کثیر، البدایة والنہایة، ج ۵، ص ۵۳؛ پیش بین (اشکورئ)، سید عبدالمجید، علل واسباب نبردهای رسول اکرم ﷺ، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت مدرس.
۱۵. طبرسی، مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۰۹.
۱۶. ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۱، ص ۶۲۲؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۰۹.
۱۷. ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۳، ص ۳۲۳؛ ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۷۸.
۱۸. واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۶۲۴.
۱۹. واقدی، المغازی، ج ۲، ۸۳۵؛ بحار الانور، ج ۲۱، ص ۱۰۷ و ۱۳۲ و سبحانی، فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۳۳۷.

طبرس

سال پنجم - شماره ۲۰ - زمستان ۱۳۸۵

۱۸۰

۲۰. ابن هشام، السيرة النبوية، ج ۴، ص ۴۲۶؛ کمالی، سیدعلی، خاتم النبیین، ص ۱۰۴ و سبحانی، فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۳۳۸.
۲۱. واقدی، المغازی، ج ۲، ص ۸۴۹.
۲۲. واقدی، المغازی، ج ۲، ص ۸۵۷؛ ابن هشام، السيرة النبوية، ج ۴، ص ۴۱۱؛ الصالحی الشامی، محمد بن یوسف، سبل الهدی والرشاد فی سيرة خیر العباد، ج ۵، ص ۳۴۱.
۲۳. واقدی، المغازی، ج ۲، ص ۸۳۰؛ ابن هشام، السيرة النبوية، ج ۴، ص ۴۱۱.
۲۴. واقدی، المغازی، ج ۲، ص ۸۳۴؛ جعفریان، رسول، سیره رسول خدا ﷺ، ص ۶۲۷.
۲۵. واقدی، المغازی، ج ۲، ص ۸۴۶-۸۴۷؛ جعفریان، رسول، سیره رسول خدا ﷺ، ص ۶۲۹؛ سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۳۳۸.
۲۶. الصالحی الشامی، محمد بن یوسف، سبل الهدی والرشاد فی سيرة خیر العباد، ج ۵، ص ۳۹.
۲۷. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۳۳۶؛ ابن هشام، السيرة النبوية، ج ۴، ص ۴۱۷ و ۵۶۰.
۲۸. ابن هشام، السيرة النبوية، ج ۲، ص ۴۰۰-۴۰۴؛ واقدی، المغازی، ج ۲، ص ۸۱۶-۸۱۸ و سبحانی، فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۳۲۷.
۲۹. طباطبایی اردکانی، محمود، تاریخ تحلیلی اسلام، ص ۲۶۷.
۳۰. ابن هشام، السيرة النبوية، ج ۲، ص ۴۱۷؛ کمالی، خاتم النبیین، ص ۹۸ و سبحانی، فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۳۴۴.
۳۱. ابن هشام، السيرة النبوية، ج ۲، ص ۴۱۷ و سبحانی، فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۳۴۵.
۳۲. کمالی، سیدعلی، خاتم النبیین، ص ۱۰۷.
۳۳. کمالی، همان، ص ۹۵.
۳۴. کمالی، همان، ص ۹۶.
۳۵. کمالی، همان، ص ۹۶.
۳۶. کمالی، همان، ص ۹۹.
۳۷. مناقون: ۸.
۳۸. رزاقی موسوی، سیدقاسم، «مدارا با مخالف و مبارزه با معاند در سیره نبوی»، ماهنامه معرفت، ش ۸۶.
۳۹. ابن هشام، زندگانی محمد ﷺ پیامبر اسلام، ترجمه سیدهاشم رسولی، تهران، کتابچی، ص ۱۹۸.
۴۰. ابن هشام، همان.
۴۱. ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۲۳۴ و انصاریان، حسین، اهل البيت: عرشیان فرش نشین، قم، دارالعرفان، ۱۳۸۳، ص ۳۴۳-۳۴۵.
۴۲. تویه: ۶۱.

۴۳. وشنوی، محمد قوام، *حیة النبی و سیرته*، قم، مؤلف، ۱۴۱۲ق. ص ۳۲۶.

۴۴. وشنوی، محمد قوام، *حیة النبی و سیرته*، ص ۳۲۶.

۴۵. تویه: ۶۵

۴۶. ابن هشام، *السیرة النبویة*، ج ۲، ص ۶۵؛ سبحانی، *فروع ابدیت*، ج ۲، ص ۳۸.

۴۷. وشنوی، محمد قوام، *حیة النبی و سیرته*، ص ۳۲۶.

۴۸. احزاب: ۱۰.

۴۹. ابن هشام، *السیرة النبویة*، ج ۳، ص ۲۲۳؛ واقدی، *المغازی*، ج ۲، ص ۴۴۹.

۵۰. احزاب: ۱۳.

۵۱. واقدی، *المغازی*، ج ۲، ص ۴۵۹؛ ابن هشام، *السیرة النبویة*، ج ۳، ص ۲۳۳.

۵۲. وشنوی، محمد قوام، *حیة النبی و سیرته*، ص ۳۲۶.

۵۳. نساء: ۶۰.

۵۴. آل عمران: ۶۳

۵۵. آل عمران: ۱۱۲-۱۱۴.

۵۶. رک: جعفریان، رسول، *سیره رسول خدا ﷺ*، ص ۵۴۰.

۵۷. مائده: ۸۲-۸۳

۵۸. آل عمران: ۶۰

۵۹. آل عمران: ۶۱

۶۰. یعقوبی، *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۶۶

۶۱. آل عمران: ۵۹.

۶۲. مجلسی، محمد باقر، *بحار الانوار*، بیروت: مؤسسة الوفاء و دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق. ج ۲۱، ص ۳۲؛ الحلبي، علی برهان الدین، *السیرة النبویة فی السیرة الامین المؤمن*، ج ۳، ص ۲۳۹.

۶۳. طبق این آیه شریفه و جمله مبارکه: «وأنفسنا»، علی علیه السلام، *نفس و جان رسول خدا ﷺ* شمردن شده است. رک: طبرسی، *مجمع البیان*، ج ۲، ص ۴۵۳.

۶۴. ابن سعد، *الطبقات الكبرى*، ج ۱، ص ۳۵۷-۳۵۸؛ احمدی میانجی، علی، *مکاتیب الرسول*، تهران: مؤسسة دار الحدیث، ۱۴۱۹ق، بیروت، دار الصعب، بی تا، ج ۱، ص ۱۸۰-۱۸۱؛ ابن الاثیر، ابوالحسن

علی بن ابی الکریم، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۵ق. ج ۲، ص ۱۱۲.

۶۵. بلاذری، *فتوح البلدان*، ص ۷۶؛ سبحانی، جعفر، *فروع ابدیت*، ج ۲، ص ۴۳۸-۴۳۹.

۶۶. رک: صادقی، مصطفی، «برخوردهای مسالمت آمیز پیامبر ﷺ با یهود»، *مجله تاریخ اسلام*، شماره ۲.

طهر

سال پنجم - شماره ۲۰ - زمستان ۱۳۸۵

۱۸۲

۶۷ ر.ک: ابن هشام، *السيرة النبوية*، ج ۲، ص ۲۲۱؛ واقدی، *المغازی*، ج ۱، ص ۲۶۵ - ۲۶۸ و ۴۵۴ - ۴۵۹؛ ابن سعد، *الطبقات الكبرى*، ج ۲، ص ۵۱؛ بلاذری، *فتوح البلدان*، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۵ق. ص ۳۵؛ یعقوبی، *تاریخ الیعقوبی*، ج ۱، ص ۳۷۰.

۶۸ ابن هشام، *السيرة النبوية*، ج ۱، ص ۵۰۱؛ ابوعبید، *قاسم بن سلام، کتاب الاموال*، تحقیق هراس، قاهره، مکتبة کلیات الازهریة، ۱۹۶۸م. ص ۲۹۱.

۶۹ صادقی، مصطفی، «برخوردهای مسالمت‌آمیز پیامبر ﷺ با یهود»، *مجله تاریخ اسلام* شماره ۲.

۷۰ ابن هشام، *السيرة النبوية*، ج ۲، ص ۵۰۱-۵۰۴؛ ابوعبید، *قاسم بن سلام، کتاب الاموال*، ص ۲۹۲-۲۹۴؛ ابن کثیر، *السيرة النبوية*، ج ۲، ص ۲۲۰-۲۲۳؛ ابن کثیر، *البدایة والنهاية*، ج ۳، ص ۲۷۳-۲۷۶؛ احمدی میانجی، علی، *مکاتیب الرسول*، ج ۱، ص ۲۴۱-۲۵۹؛ السهیلی، عبدالرحمن، *الروض الانف فی شرح السيرة النبوية لابن هشام*، بیروت، دارالتراث العربی و مؤسسه التاريخ العربی، ۱۴۱۲ق. ج ۴، ص ۲۴۰-۲۴۳.

۷۱. منظور از یهودیان انصار کسانی است که از دو طائفه معروف انصار، یعنی اوس و خزرج بودند؛ ولی به دلیل متعددی که در کتب تاریخی مذکور است، یهودی شده بودند. یهودیان قبل از اسلام خود را دین برتر می‌گفتند و بسیاری از مردم نیز بر این باور بودند و گفته‌های آنان را قبول داشتند، یا دست کم اینکه در برابر بت پرستی آیین یهود را برتر و پیشرفته‌تر به حساب می‌آوردند؛ لذا تعداد بسیاری از دو طائفه اوس و خزرج قبلاً آئین یهود را پذیرفته بودند. یهودیانی که از دو طائفه اوس و خزرج بودند، به خاطر طائفه‌هایشان، کمترین تنش را با مسلمانان داشتند و حتی در جنگها با مسلمانان همکاری می‌نمودند و به یاری آنان می‌شتافتند.

۷۲. ر.ک: ابن رسته، *الاعلاق النقیسه*، ترجمه قره چانلو، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۵، ص ۶۲ و جواد علی، *الفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام*، بغداد، شریف رضی، ۱۳۸۰/۲۰۰۲، ج ۶ ص ۵۱۹.

۷۳. یعقوبی، *تاریخ الیعقوبی*، ج ۱، ص ۳۷۰.

۷۴. ابن اسحاق و بلاذری آنجا که نام دشمنان یهودی پیامبر را ذکر می‌کنند کمترین اشاره را به این قبایل دارند. ر.ک: ابن هشام، همان، ج ۱، ص ۵۱۶ و بلاذری، *انساب الاشراف*، ج ۱، ص ۳۴۰.

۷۵. صادقی، مصطفی، «برخوردهای مسالمت‌آمیز پیامبر ﷺ با یهود»، *مجله تاریخ اسلام*، شماره ۲.

۷۶. طبرسی، *اعلام الوری*، قم، مؤسسه آل‌البیته، ۱۴۱۷ق، و بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۱۵۷؛ مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۱۹، ص ۱۱۰؛ احمدی میانجی، علی، *مکاتیب الرسول*، ج ۱، ص ۲۶۰؛ مطهر بن طاهر المقدسی، *البدء والتاریخ*، بی‌جا، مکتبه الثقافیه الدینیة، بی‌تا، ج ۴، ص ۱۷۹؛ بلاذری، ابی الحسن، *فتوح البلدان*، ۳۵؛ الحلبی، علی برهان الدین، *السیره النبویه فی السیره الامین المؤمن*، ج ۲، ص ۴۷۴ و عابلی، سیدجعفر مرتضی، *الصحيح من السيرة النبي*، ج ۴، ص ۲۶۳.

۷۷. ر.ک: واقدی، *المغازی*، ج ۱، ص ۴۵۴؛ طبرسی، *تاریخ الامم و الملوك*، ج ۲، ص ۱۷۲.

۷۸. واقدی، همان، ج ۱، ص ۴۵۴؛ بغوی، حسین بن مسعود، معالم التنزیل فی التفسیر و التأویل، بیروت: دارالفکر، ۱۴۲۲/۲۰۰۲، ج ۴، ص ۳۱۳.
۷۹. ابن هشام، همان، ج ۲، ص ۲۲۰؛ بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۵؛ واقدی، همان، ج ۱، ص ۴۵۵.
۸۰. ابن هشام، همان، ج ۱، ص ۱۹۱؛ واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۱۷۷؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۷۳ و طبری، تاریخ طبری، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۱۷۳.
۸۱. رک: ابن هشام، همان، ج ۲، ص ۲۴۰؛ بلاذری، همان، ج ۱، ص ۴۳۳؛ یعقوبی، همان، ج ۱، ص ۳۷۱؛ طبری، همان، ج ۲، ص ۲۴۹ و ابن سعد، همان، ج ۲، ص ۵۷.
۸۲. واقدی، همان، ج ۱، ص ۳۷۳ و طبری، همان، ج ۱، ص ۲۲۵.
۸۳. درباره اسلام آوردن، جنگیدن و کشته شدن مخیرق، ابن هشام در کتاب خود، السیره النبویه، تحت عنوان: «سلامه و موته و وصاته» یادآور شده است که مخیرق در جنگ احد به پیامبر ﷺ پیوست، جنگید و در رکاب آن حضرت به شهادت رسید؛ اما وی درباره اینکه نقل شده است پیامبر ﷺ درباره او فرمود: «مخیرق خیر یهود»، می گوید که یهود در اینجا اسم علم است، مانند ثمود و بیان کننده نسبت مخیرق به یهود بن یعقوب است که ذال به دلیل تعریب تبدیل به دال گردیده است. اگر پیامبر ﷺ می فرمود: «خیر الیهود» احتمال دو وجه داشت که می توانست مقصود دین باشد یا نسب؛ اما در این صورت که یهود بدون الف و لام آمده است، نمی توان شبهه نمود که دین یهود منظور حضرت باشد. یهود در اینجا اسم علم است که نسبت مخیرق به این نژاد را بیان می کند و نافی مسلمان بودن او نیست. رک: ابن هشام، السیره النبویه، ج ۲، ص ۵۱۸.
۸۴. ابن هشام، همان، ج ۲، ص ۵۱۸ و ابن کثیر، السیره النبویه، ج ۳، ص ۷۲.
۸۵. واقدی، همان، ج ۱، ص ۵۶۶؛ ابن سعد، همان، ج ۲، ص ۷۰ و طبری، همان، ج ۲، ص ۴۰۶.
۸۶. صادقی، مصطفی، «برخوردهای مسالمت آمیز پیامبر ﷺ با یهود»، مجله تاریخ اسلام، شماره ۲.
۸۷. وشنوی، محمدقوام، حیات النبی و سیرته، ص ۳۲۱.
۸۸. مطهری، مرتضی، سیری در سیره نبوی، چاپ سی وسوم، تهران، صدرا، ۱۳۸۵، ص ۲۰۷.
۸۹. رک: طبرسی، اعلام الوری، قم، مؤسسه آل البیت، ۱۴۱۷ق و بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۱۵۷؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۱۱۰؛ احمدی میانجی، علی، مکاتیب الرسول، ج ۱، ص ۲۶۰؛ مطهرین طاهر المقدسی، البدء و التاریخ، ج ۴، ص ۱۷۹؛ بلاذری، ابی الحسن، فتوح البلدان، ص ۳۵؛ الحلبي، علی برهان الدین، السیره النبویه فی السیره الامین المؤمن، ج ۲، ص ۴۷۴ و عاملی، سیدجعفر مرتضی، الصحیح من السیره النبی، ج ۴، ص ۲۶۳.
۹۰. چنان که یهودیان بنی قریظه و بنی نضیر بین خودشان می گفتند: «اگر تسلیم محمد ﷺ نشویم، مردانمان کشته و زن و بچه ما اسیر خواهند شد». رک: واقدی، همان، ج ۱، ص ۳۷۳ و طبری، همان، ج ۱، ص ۲۲۵.